

چراغ بیستم - مقبولیت جمهوری اسلامی بر اساس معیارهای لیبرالی (۱۴)

درمقاله قبل گفتیم که اگر بخواهیم حکومت امروز ایران را با معیارهای مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالی و سکولاری قضاوت کنیم، بدون معطلی باید آنرا فاقد مشروعیت بخوانیم. چون این حکومت به جهان بینی و ایدئولوژی حاکم بر نظام های سیاسی غرب اعتقادی ندارد. اما سؤال اینست که چرا باید تسلیم جهان بینی و ایدئولوژی لیبرالی شویم؟ بله! اگر کسی باور کند که جهان بینی و ایدئولوژی لیبرالی و سکولاری حقیقت دارد، دیگر نمی تواند دخالت دین را در امور اجتماعی و سیاسی بپذیرد. در نتیجه، فارغ از عملکرد این حکومت، و فارغ از این که مقبولیت آن در نزد عامه مردم ایران چقدر است، با آن مخالفت خواهد کرد. حرفی نیست! بالاخره هر حکومتی در روی زمین - حتی حکومت انبیاء و معصومین - مخالفانی هم، دارد. فقط فراموشمان نشود که این نوع مخالفت یک مخالفت کاملاً ایدئولوژیک است و راه اساسی برای برطرف کردن آن هم، یک گفتگوی صریح و بنیادین درباره جهان بینی، ایدئولوژی و فلسفه زندگیست. مشکل مهم اینست که بعضی ها - به شکلی ساده لوحانه - باور کرده اند که حکومت های لیبرالی و سکولاری، حکومت هایی غیر ایدئولوژیک هستند و خیال می کنند اشکال مهم حکومت امروز ایران، ایدئولوژیک بودن آنست. به این افراد باید فهماند که هیچ حکومتی در روی زمین نمی تواند غیر ایدئولوژیک باشد و هرگونه موضع گیری در قبال هر حکومتی هم، به ناچار مبتنی بر چیزی از جنس جهان بینی و ایدئولوژی خواهد بود؛ حال، یا به صورت آگاهانه و یا به صورت ناخود آگاه.

بنابراین، قبل از هرگونه بحث و موضع گیری در قبال هر حکومتی، باید ابتدا جهان بینی، ایدئولوژی، و فلسفه زندگی خودمان را معلوم کنیم و گرنه بحث ما به بحثی بی فایده و بی فرجام بدل خواهد شد. من به آسانی می توانم ثابت کنم - و فکر می کنم تا به الان هم، ثابت کرده باشم - که اسلام نمی تواند با لیبرالیسم و سکولاریسم، کمترین سازگاری را داشته باشد. دقت کنید! نگفتم که اسلام در هیچ شرایطی به ما اجازه نمی دهد که با یک لیبرال، یا با یک سکولار، کنار بیاییم. نه! ما بر اساس خود اسلام، گاهی ممکن است با یک لیبرال یا با یک سکولار - طبعاً در چارچوب مشخصی که اسلام اجازه می دهد - حتی هم پیمان شویم؛ درست همان طور که ممکن است با اهل کتاب یا با کافران غیر حربی کنار بیاییم. حرف من اینست که کسی نمی تواند بگوید من، هم مسلمانم و هم، لیبرال؛ نمی تواند بگوید من، هم مسلمانم و هم، اعتقادی به دخالت دین در تصمیمات اجتماعی و سیاسی ندارم. این گونه سخنانست که بی معناست و به خاطر تناقضاتی که در درون خود دارد، منشاء مغالطات خطرناکی واقع می شود. [ما در کتاب «ایستاده در باد»، به طور مفصل درباره این گونه حرف های تناقض آلود و مغالطات ناشی از آنها، بحث کرده ایم.]

با این وجود، در مقالات قبل گفتیم که **بیا باید فرض کنیم می‌خواهیم مقبولیت - نه مشروعیت** **ایدئولوژیک - حکومت امروز ایران را، با همان معیارهایی بسنجیم که لیبرال‌ها برای سنجش مقبولیت حکومت‌های خودشان معتبر می‌شمرند.** در این صورت، مقبولیت حکومت ایران در دوره تأسیس - حتی با معیارهای مورد نظر لیبرال‌ها - به قدری بالاست که اگر جمهوری اسلامی را فاقد مقبولیت تلقی کنیم، دیگر نمی‌توانیم هیچ حکومتی را در هیچ دوره‌ای از تاریخ دارای مقبولیت بدانیم.

این از دوره تأسیس! خب؛ معیار مورد قبول لیبرال‌ها برای سنجش مقبولیت نسبی در دوره استقرار چیست؟ قبلاً گفتیم که آنها معتقدند در دوره استقرار، همین که انتخابات دوره‌ای به صورتی آزاد و رقابتی برگزار شود، کافیت.

بسیار خوب! کدام حکومت را سراغ دارید که از روز تأسیس خود تاکنون - به طور مرتب - دست کم سالی یک انتخابات سراسری، با جدیت تمام، و به صورتی واقعاً رقابتی، برگزار کرده باشد؟ و **میزان مشارکت مردم در آن انتخابات؟** مقایسه کنید با میزان مشارکت مردم با هر حکومت دیگری که دوست دارید!

ببینید! من نمی‌خواهم بگویم که همه چیز در این حکومت ایده‌آل است و هیچ جایی برای بهتر شدن آن نیست. تا وقتی انسان همان انسانیت که فرشتگان در هنگام خلقت آن، درباره‌اش با خداوند سخن گفتند - قرآن که خوانده‌اید؟ «قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء» گفتند: آیا قرار می‌دهی در آن کسی را که فساد می‌کند در آن و خون می‌ریزد؟ [سوره بقره، آیه ۳۰] - همیشه و در هر چیزی که به انسان مربوط باشد، باید انتظار نابسامانی‌هایی را داشت. در نتیجه، همیشه و در هر چیز، حتماً جای بهتر شدن هم، وجود دارد. ما معتقدیم که حتی حکومت انبیاء و معصومین هم، از این قاعده مستثنا نیستند. در آن حکومت‌ها هم، اگرچه رهبر جامعه معصوم بوده اما بقیه افراد جامعه که معصوم نبوده‌اند. پس حتماً در آن جوامع نیز نقطه ضعف‌هایی بوده و جا برای اصلاح بیشتر وجود داشته است.

بحث بر سر این حرف‌ها نیست. بحث بر سر اینست که بیایم مشارکت آزادانه مردمی در حکومت امروز ایران را - که علی‌القاعده، حتی با معیارهای لیبرالی، باید نشانه اعتماد نسبی به حکومت در نزد مردم دانست - با هر حکومت دیگری که امروز در روی زمین وجود دارد، مقایسه کنیم. بعد منصفانه بگویم که این حکومت از جهت مشارکت مردمی، در میان همه حکومت‌های جهان، از چه جایگاهی برخوردار است. بنابراین کسی اشکال نکند که در **جمهوری اسلامی، برخی از کسانی که رأی می‌دهند، در حالی در انتخابات شرکت می‌کنند که رضایت چندانی هم، از آن ندارند.** چون عرض کردم: بحث بر سر یک مقایسه نسبی است. آیا شما فکر می‌کنید، تمام کسانی که در انتخابات فرانسه شرکت می‌کنند،

از حکومتشان رضایت کامل دارند؟ معلوم است که نه؛ با این وجود، در انتخابات شرکت می‌کنند و همین شرکت کردنشان، نشانه اعتماد نسبی به حکومت به حساب می‌آید.

پس من نمی‌خواهم بگویم که حکومت ما از این جهات بی‌نقص است؛ که البته هیچ حکومتی هم، بی‌نقص نیست. حتی نمی‌خواهم بگویم حکومت ما از جهت میزان مشارکت مردمی، در میان همه حکومت‌های جهان، مدال طلا می‌گیرد. هروقت معیارهای دقیق و روشنی برای سنجش - مخصوصا با توجه به تأثیر گریزناپذیر جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها در هر معیاری که لحاظ شود - پیدا کردیم، به بحث رنگ مدال هم، ورود خواهیم کرد. فقط می‌خواهم بگویم، اگر مثل لیبرال‌ها، مشارکت جدی مردم در حکومت از طریق انتخابات دوره‌ای را ملاک مقبولیت نسبی - ولو مقبولیت حداقلی - یک حکومت بدانیم، آنگاه چنانچه حکومت ایران را فاقد مقبولیت تلقی کنیم، احتمالا هیچ حکومتی باقی نمی‌ماند که بتوانیم آنرا دارای مقبولیت بدانیم؛ همین.

خواهید گفت: در حکومت‌های دیگر محدودیت‌هایی همچون «نظارت استصوابی» وجود ندارد. خواهیم گفت: اتفاقا دارد؛ فقط شکل آن کمی پیچیده‌تر و ظاهر آن، شاید کمی بیش‌تر از کمی، هوشمندانه‌تر است؛ ولی اگر چشمتان را باز کنید، می‌بینید که اتفاقا نظارت‌های استصوابی آنها گاه خیلی هم، سختگیرانه‌تر از آن چیز است که در حکومت ما وجود دارد. مثالش؟ حکومت کدخدای دهکده جهانی. بله! حکومت آمریکا! هیچ وقت به این موضوع فکر کرده‌اید که در کشور وسیع و پهناوری مثل آمریکا، با این همه تنوع ملیت‌ها و نژادها، چطور همه ارکان قدرت انحصارا در دست دو حزب - فقط و فقط دو حزب - قرار دارد؟ پاسخ این سؤال را از همه متفکران فلسفه سیاسی - ایرانی و غیرایرانی، حتی مسلمان و لیبرال - پرسید؛ بعد خودتان قضاوت کنید که آنچه در سیستم سیاسی آمریکا رخ می‌دهد، آیا چیزی به جز نوعی نظارت استصوابی است؟ اما به شکلی پیچیده‌تر، و احيانا از جهاتی، هوشمندانه‌تر.

این، تازه نگاه خوش‌بینانه به ماجراست. فراوانند پژوهشگرانی که معتقدند در آمریکا و حتی در بسیاری از کشورهای اروپایی، سختگیری‌های پیچیده و شاید هوشمندانه، بسیار فراتر از ماجرای دست‌به‌دست شدن قدرت در میان دو حزب است. آنها معتقدند که قدرت اصلی در این کشورها، همواره در دست لابی‌های سرمایه‌داری و یهودیت که با داشتن پول و رسانه و تکنولوژی، همه چیز را تحت کنترل خود دارند. اگر کسی از سد نظارت استصوابی این محافل عبور نکند، امکان ندارد بتواند به هیچ منصب کلیدی مهمی - چه منصب سیاسی و چه حتی مناصب اقتصادی - دست پیدا کند. بعضی از کسانی که نگاه بدبینانه‌تری دارند (بنده البته جزو آنها نیستم چون شخصا تمایل ندارم که زیاد بدبین باشم!!) بر این باورند که حذف کسانی همچون جان‌اف کندی (John_F._Kennedy) رئیس‌جمهور پیشین آمریکا که به طرز مشکوکی ترور شد) و ادواردو آگنلی (Edoardo_Agnelli) فرزند سرمایه‌دار

مشهور ایتالیایی که مسلمان و شیعه شده بود و باز به طرز مشکوکی کشته شد) و حتی شاهزاده دایانا (Diana_Princess_of_Wales) همسر سابق ولیعهد انگلستان که به طرز مشکوکی کشته شد) همه به خاطر برخی سرکشی‌های آن افراد در مقابل نظارتِ شدیدتر از استصوابی موجود در نظام‌های سیاسی غرب بوده است.

من فعلا بنا ندارم درباره این موضوع بیش از این صحبت کنم. اگر خدا بخواهد، درباره نظارت استصوابی و فرازونشیب‌هایی که این ماجرا در تاریخ جمهوری اسلامی داشته - و احیانا برخی تندروی‌ها و البته برخی کندروی‌هایی که گاه در این زمینه صورت گرفته - بعدا مفصل‌تر صحبت خواهم کرد. اما این جا اجازه دهید تنها به یک نکته اشاره کنم. به اعتقاد بنده، از صافی (منظورم فیلتر است!) همین نظارت استصوابی - که گاه اجرای ناشیانه ناشی از کم‌تجربگی آن، باعث مظلوم‌نمایی برخی افراد و در نتیجه، محبوبیت بعضا کاذب آنها نیز شده - در برخی از موارد کسانی عبور کرده‌اند که من شک ندارم از نقطه نظر ایدئولوژیک، کم‌ترین صلاحیتی برای نشستن بر مناصب این حکومت در وجود آنها نیست. آخر چه معنا دارد کسی، در حالی که رسما و علنا، به مبانی قانون اساسی در این حکومت اعتقاد ندارد، نامزد (منظورم کاندیدا است!) مناصب کلیدی شود؟ شما فکر می‌کنید در تمام نظام‌های لیبرالی غرب، کسی که اعتقادش به لیبرالیزم و سکولاریزم و لائیسیتته، احراز نشده باشد، می‌تواند رسیدن به مناصب مهم سیاسی را حتی در خواب ببیند؟ [چرا راه دور برویم؟ من در مقالات قبلی از همین سلسله مقالات، شواهد و نمونه‌های متعددی ارائه کردم از نظارت استصوابی پنهان، پیچیده، و احتمالا هوشمندانه در نظام‌های لیبرالی.]

در هر صورت، بالا برویم یا پایین بیاییم، با تمام نقائصی که در حکومت ما وجود دارد - و واقعا هم، گاهی زجرآور است - شکی نیست که این حکومت، با همین نظام انتخاباتیِ احیانا پرنقص خود که نظارت استصوابی هم، بخشی از آن است، آن قدر از مشارکت واقعی مردم برخوردار است که اگر مقبولیت نسبییش را زیر سؤال ببریم، باز ناچاریم مقبولیت هر حکومت دیگری را نیز - احتمالا چند طبقه پایین‌تر - زیر همان سؤال ببریم!

یک نکته هم، فراموشمان نشود؛ این حکومت در طول سالیان شکل‌گیری خود، در حالی از مشارکت جدی و پر از رقابت مردمی در انتخابات برخوردار بوده که مردمش همیشه زیر شدیدترین حملات تبلیغاتی از جانب رسانه‌های قدرتمند دشمنانشان، قرار داشته‌اند. شما کدام کشور را سراغ دارید که به اندازه ایران، دشمنانش در ماهواره‌ها، شبکه‌های تلویزیونی راه‌اندازی کرده باشند تا بر علیه حکومت آن کشور تبلیغات کنند؟ اما بهرغم همه این تبلیغات شبانه‌روزی، باز هم، شاهد مشارکت مردم در انتخابات و خلق آمارهایی بوده‌ایم که نه تنها از متوسط مشارکت در نظام‌های لیبرال پایین‌تر نیست که گاه با

بالاترین آمار مشارکت مردمی در جهان، برابری می‌کند. [مطمئن نیستم که در سال‌های اخیر، هیچ کشوری در جهان توانسته باشد به رکورد مشارکت ۸۵ درصدی مردم، آن‌هم، با آن شور و هیجانی که در سال ۸۸ شاهدش بودیم، دست پیدا کند! افسوس که نادانی برخی از سیاستمداران، دشمنان این کشور را به طمع انداخت تا ایجاد بلوهای رنگی و مخملی را نیز در ایران تجربه کنند. صد البته که ایران از معدود کشورهایی بود که آنها را در بازی رنگ‌ها هم، ناکام گذاشت.] [نعام چامسکی - زبان‌شناس و اندیشمند برجسته آمریکایی - در این زمینه جمله زیبایی دارد. او می‌گوید: در هنرمندی حکومت ایران همین بس که دشمنانش چندین دهه در ماهواره‌ها تبلیغات کردند تا مردم را از شرکت در انتخابات این کشور منع کنند اما موفق نشدند. تا این‌که اخیراً ناچار شدند رویکرد خود را عوض کرده و به جای منع مردم ایران از شرکت در انتخابات، از آنها بخواهند در انتخابات شرکت نموده و دست کم به کاندیداهایی رأی دهند که کمی نسبت به غرب نرمش بیش‌تری داشته باشند!]

ضمیمه چراغ بیستم - نامه شهید بهشتی به امام خمینی (ره)

بسم الله الرحمن الرحيم

تهران جمعه ۲۲/۱۲/۵۹

استاد و رهبر بزرگوار

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته

سنگینی وظیفه فرزندان را بر آن داشت که این نامه را به حضورتان بنویسد و حقایق را به عرضتان

برساند.

دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می شود. یک بینش معتقد و ملتزم به فقاقت و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعهد در برابر کتاب و سنت باشد، بینش دیگر در پی اندیشه ها و برداشت های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آن چنان که باید و شاید در برابر آن متعهد و پای بند، و گفته ها و نوشته ها و کردها بر این موضع بینابین گواه.

بینش اول در برابر بیگانگان و هجوم تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی به نظام سخت به توکل بر خدا و اعتماد به نفس و تکیه بر توان اسلامی و پرهیز از گرفتار شدن در دام داوریه ها یا دلسوزی های بیگانگان معتقد و ملتزم. بینش دیگر، هر چند دلش همین را می خواهد و زبانش همین را می گوید و قلمش همین را می نویسد، اما چون همه مختصات لازم برای پیمودن این راه دشوار را ندارد، در عمل لِرزان و لغزان.

بینش اول به نظام و شیوه ای برای زندگی امت ما معتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمانان در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام و ارزش اصیل و مستقل اسلام استوار دارد. بینش دیگر با حفظ نام اسلام و بخشی از ارزش های آن، جامعه را به راهی می کشاند که خود به خود درها را به روی ارزش های بیگانه از اسلام و بلکه ضد اسلام می گشاید.

بینش اول روی شرایطی در گزینش مسئولان تکیه می کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه سطوح راه می برد. بینش دیگر بیش تر روی شرایطی تکیه می کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی مبالاها یا کم مبالاها در همه سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سر نوشت انقلاب هموار می سازد.

شاید برای شما شنیدن این خبر تلخ و دشوار باشد که بسیاری از کسانی که در طول سال‌های اخیر در راه حاکم شدن اسلام اصیل بر جامعه ما کوشیده و رنج‌ها برده‌اند و در طول این سال‌ها به مقتضای طبیعت و ماهیت نظام اداری رژیم شاهی، در همهٔ سازمان‌های لشکری و کشوری همواره در اقلیت بوده و زیر فشار اکثریت غرب‌گرا یا شرق‌گرای حاکم بر این سازمان‌ها به سر برده‌اند، هم‌اکنون در جمهوری اسلامی هم، که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسئولیت‌ها را به عهده دارند و مردم عزیز ما نیز در صحنه‌ها حضور دارند، دوباره تحت فشار همان اکثریت قرار گرفته‌اند.

این اقلیت مؤمن، که اگر حمایتش کنند می‌رود که اکثریت شود، امروز ذلت و خذلان مؤمنان را در جمهوری اسلامی با پوست و گوشت و استخوان لمس می‌کنند که با چماق ارتجاع می‌کوبندشان و با کارشکنی‌های رنگارنگ سد راه حرکت اسلامی و اصلاحی آنها می‌شوند؛ با استظهار به ستون پنجم دشمن که در همهٔ این سازمان‌ها جا خوش کرده‌اند و با اطمینان به حمایت گروهی از مسئولان امروز و دیروز...

اگر این دو بینش در ادارهٔ امور جمهوری اسلامی ادامه یابد، نه کارهای جاری مردم سر و سامان پیدا می‌کند، نه مشکلات موجود دینی، فرهنگی، اخلاقیات اجتماعی و اقتصادی این مردم رنج‌دیده و محروم و ایثارگر با سرعت و قاطعیت کافی حل می‌شود، و نه می‌توان برای آینده طرح‌های اصیل اسلامی ریخت و به مرحله عمل درآورد...

نظر ما این است که رشد کمی و کیفی دارندگان بینش اول (اسلام فقهاتی و خط اصیل امام) به لطف الهی امروز به آن درجه رسیده است که نهادهای لشکری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شود و اداره جمهوری اسلامی بر پایه یک بینش استوار گردد.

برادران گفتند که نوارهای مربوط به سخنان رئیس‌جمهور در اصفهان را خدمتتان داده‌اند که دانش‌آموزان و کارمندان را به مقاومت در برابر اقدامات دولت که با نظرات شخصی رئیس‌جمهور منطبق نیست، تشویق می‌کند. نوارهای مربوط به ارتباط مستقیم برخی از کارگردانان اعتصاب اخیر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با دفتر رئیس‌جمهور و آقای زنجانی، دستیار رئیس‌جمهور نیز در اختیار مسئولان قضایی است.

با کمال تأسف، نواقص موجود در این انجمن‌های اسلامی و برخی از اعضای آنها و نفوذ عناصر ناخالص در این انجمن‌ها و نهادها را وسیله‌ای برای سرکوبی کل نهادها و خارج کردن آنها از صحنه قرار

داده‌اند تا همین چند قدم کوتاه نیز که در راه حاکمیت اسلام بر سازمان‌های لشکری و کشوری جلو رفته‌ایم، خنثی شود.

امروز در بیش‌تر دستگاه‌های نظامی و انتظامی و مؤسسات و سازمان‌های دیگر، جریان‌هایی می‌گذرد که عناصر متدین و دلسوخته را بسیار افسرده کرده و می‌کند. این‌ها احساس می‌کنند به جرم این‌که در راه حاکم شدن اسلام تلاش کرده و با مخالفان حاکمیت اسلام بر ارتش و شهربانی و ژاندارمری و نهادهای دیگر دولتی درگیری و ستیز داشته‌اند، امروز در جمهوری اسلامی با حمایت رئیس‌جمهور و همفکران ایشان در جبهه ملی و نهضت آزادی و با همدستی خلقی‌ها همه‌جا سرکوب می‌شوند و می‌روند که به سرنوشت مؤمنان در جنگ اصحاب اخدود دچار گردند؛ وَمَاتَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

امام عزیز،

به خدا سوگند تحمل این وضع برای این فرزندان بس دشوار است که چهره افسرده این‌ها را ببینم و ندای یالمسلمین آنها را بشنوم و تنها پاسخ این باشد که صبر کنید. من هم صبر می‌کنم و فی العین قذی و فی الحلق شجی.

این روزها مکرر با خود می‌اندیشم که ای کاش زیر بار این مسئولیت سنگین که با تأکید بر عهده‌ام نهاده‌ام نبودم، تا می‌توانستم به کمک آنها لااقل فریادی بر آورم، زیرا فریاد از یک طلبه زبینه است اما از یک مسئول انتظار اقدام می‌رود، نه فریاد و اگر اقدام کنم با این شائبه جگرسوز روبرو می‌شوم که دفاع از مظلومان نیست، جنگ قدرت است میان سران، از روی هواها.

با استفاده از حمایت‌های مکرر شما اینک همه نهادها کوبیده می‌شوند، مجلس، دولت، دستگاه قضایی و نهادهای انقلاب؛ و هرچند در کوبیدن این‌ها موفق نشده‌اند، ولی نه خطرشان را می‌توان نادیده گرفت، نه ضررشان، که همه را از خدمت گسترده‌تر به مردم محروم و ایثارگرم‌ان بازمی‌دارند.

آقای رئیس‌جمهور در کارنامه‌شان که پریروز به صورت سرمقاله در روزنامه‌شان منتشر شده، رسماً دستگاه قضایی را به ایجاد یک بلوای جدید در جامعه تهدید می‌کند که اگر دستگاه قضایی بخواهد ایشان را با کسانی که در حوادث روز چهاردهم اسفند دانشگاه تهران زخمی و مصدوم شده و در داسرای تهران از ایشان شکایت کرده‌اند، از نظر رسیدگی قضایی در دو کف مساوی بگذارد، از ریاست‌جمهوری کناره‌گیری

خواهد کرد؛ آیا ایشان خواهان آن نوع دستگاه قضایی هستند که اگر کسی از رئیس‌جمهور شکایت کرد با دو طرف شکایت یکسان رفتار نکند؟

لازم است به اطلاع حضرتعالی برسانم که طبق سندی که به مقامات قضایی داده شده و مربوط به دستور کار مراسم چهاردهم اسفند است، صریحاً گفته شده است که اگر درگیری پیش آید، مأموران انتظامی موظفند افرادی را که دستگیر می‌کنند، به گارد ریاست‌جمهوری تحویل بدهند.

ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آنقدر با محبت و گرمی با ایشان برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهم‌ها افزوده شده است و هرگز باور نمی‌کردیم که آقای بنی‌صدر سه روز بعد از این دیدار چنین رفتاری از خود نشان خواهند داد.

امام بزرگوار،

به حکم وظیفه عمومی النصیحه لائمة المسلمین، عرض می‌کنم:

۱- در ماه‌های اخیر صدای پای آمریکای توطئه‌گر و همدستان و هم‌داستانان او گسترده‌تر از پیش شنیده می‌شود.

۲- دنباله زنجیره‌وار توطئه‌های غرب و شرق که متأسفانه خود را پشت سر رئیس‌جمهور پنهان کرده‌اند، بیش از پیش نمایان است.

۳- پناه دادن رئیس‌جمهور به مخالفان حاکمیت اسلام، عرصه کار را بر همه کسانی که شب و روز در این راه تلاش کرده و می‌کنند، روزبه‌روز تنگ‌تر می‌کند.

۴- در تلاش‌های اخیر رئیس‌جمهور و همفکران او این نکته به خوبی مشهود است که برای حذف مسئله رهبری فقیه در آینده، سخت می‌کوشند. این‌ها در مورد شخص جنابعالی این رهبری را طوعاً یا کرهاً پذیرفته‌اند، ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاشند. در سخنان اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه در برابر شعار «درو بر منتظری امید امت و امام»، این مطلب به خوبی مشهود است.

۵- ما از همان آغاز در پی آن بودیم که میدان عمل سازنده چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر و آقای یزدی در سطوح بالا فعالیت داشته باشند. در آبان سال گذشته، پس از استعفای دولت موقت پیام دادید که قم بیایم تا مسئله فوری اداره کشور در خدمتتان بررسی شود، صحبت از

ترکیب جدید شورای انقلاب بود، نظر حضرت تعالی این بود که آقای مهندس بازرگان دیگر در شورای انقلاب نباشد. براساس همین اعتقاد به شرکت خلاق هر چه بیشتر نیروها و نقی هر نوع تنگ نظری و انحصار طلبی، پیشنهاد کردیم که ایشان همچنان در شورای انقلاب بمانند و سرانجام حضرت تعالی هم موافقت کردید و در همین مرحله بود که مسئولیت دو وزارتخانه مهم - وزارت دارایی و وزارت امور خارجه - به آقای بنی صدر داده شد. اینها و نظایر اینها دلیل روشنی است بر این که شرکت فعال این آقایان در اداره امور کشور مطلوب ما بوده است و با آنها هیچ مسئله شخصی نداریم.

۶- بنابراین اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز به مسائلی مربوط می شود که برای حضرت تعالی و ما و همه نیروهای اصیل اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف به خصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت کامل معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریانهای انحرافی است. خود شما به یاد دارید که اینها در مورد آقای امیر انتظام و آقای فرید و تأکید جنابعالی بر کنار گذاردن آنها، چگونه عمل کردند.

۷- برای حضرت تعالی در مقام رهبری روشن است که اگر این دو بینش در اداره امور جمهوری اسلامی ادامه یابد، نه کارهای جاری مردم سر و سامان پیدا می کند، نه مشکلات موجود دینی و فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی این مردم رنج دیده و محروم و ایشارگر با سرعت و قاطعیت کافی حل می شود، و نه می توان برای آینده طرحهای اصیل اسلامی ریخت و به مرحله عمل آورد.

۸- برای این که نقطه نظرهای تفصیلی بینش اول در همه زمینه های معنوی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دفاعی و سیاسی باصراحت کامل روشن شود، ما این نقطه نظرها را تنظیم و منتشر کردیم، تا برای امت و امام، اصول برنامه پیشنهادی صاحبان بینش اول برای اداره امور جمهوری اسلامی برپایه قانون اساسی روشن باشد.

۹- نظر ما این است که رشد کمی و کیفی دارندگان بینش اول به لطف الهی به آن درجه رسیده است که نهادهای لشکری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شوند و اداره جمهوری اسلامی بر پایه یک بینش استوار گردد.

۱۰- با همه این احوال، چندی است که این اندیشه در این فرزندان و برخی برادران دیگر، قوت گرفته که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان بینش دوم را در این مقطع اصلاح می دانید، ما به همان

کارهای طلبگی خویش پیردازیم و بیش از این شاهد تلف شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم.

این بود خلاصه‌ای از آنچه لازم دانستم با آن پدر بزرگوار و رهبر عزیز در میان بگذارم تا مثل همیشه با تصمیم پیامبرگونه‌تان راه را برای ما و همهٔ مردم مشخص کنید و دعایم این است که: خدایا امام عزیزمان را در این تصمیم‌گیری‌های دشوار یار و رهنما باش.

با بهترین درود در پایان

فرزندتان - محمد حسینی بهشتی